

سید الشهداء

سرشناسه: غفار نسبی، زهرا ۱۳۵۵-
عنوان و نام پدیدآور: فرمایشی از زندگی شهید حجت‌الاسلام سیدمحمدتقی حسینی طباطبائی / نیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران
خراسان رضوی، معرفی شرح آثار هنری، استاد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی، گردآوری و بازنویسی زهرا غفارنسبی، ویراستار سیدمحمد آریابزاد.
مشخصات ظاهری: ۶۰ ص، مصور رنگی، ۱۱ × ۱۷ ص، م.
فهرست: ایثارنامه مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی، آج ۱۱.

شابک: 978-622-95486-5-3

وضعیت فهرست نویسی: آلیا

موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگشته‌نامه

Martyrs -- Iran -- Biography

موضوع: حسینی طباطبائی، سیدمحمدتقی، ۱۳۰۷-۱۳۶۰

موضوع: شهیدان -- ایران -- یازمانگان -- خاطرات

Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries

موضوع: روحانیت -- ایران -- فعالیت‌های سیاسی

Clergy -- Political activity -- Iran

موضوع: واقعه ۷ قمر ۱۳۶۰ -- شهیدان -- سرگشته‌نامه

Historical incidence of 20th June 1981 -- Martyrs -- Biography

موضوع: شامیانگان مجلسی -- ایران -- آرا

Legislators -- Iran -- Zabol

شناسه افزوده: آریابزاد، سیدمحمد، ۱۳۴۱ - ویراستار

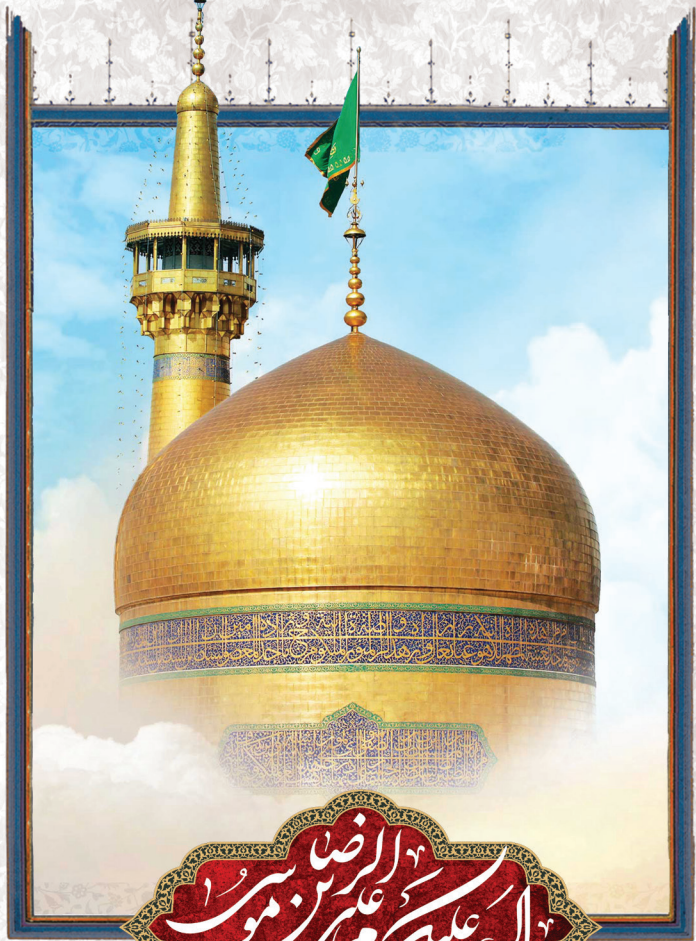
شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

شناسه افزوده: ایثارنامه مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی، اداره هنری، استاد و انتشارات

رده بندی کنگره، ۱۳۹۸، ج ۱۹، آلفا، DSR.A.F.

رده بندی دیویی، ۹۵۵/۰۸۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی، ۵۳۳۱۸۲۵



عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَالرِّضَا
وَالشَّاهِدِ
وَالْمُجْتَبَى



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرازهایی از زندگی شهید حجت الاسلام سیدمحمدتقی حسینی طباطبایی
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: زهرا غفارنقیبی

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دیانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۴۸۶-۵-۳

قیمت: ۵۰/۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ

قَتْلُ الشَّهَادَةِ) و علی ع آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ الْمَوْتِ اَلْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن

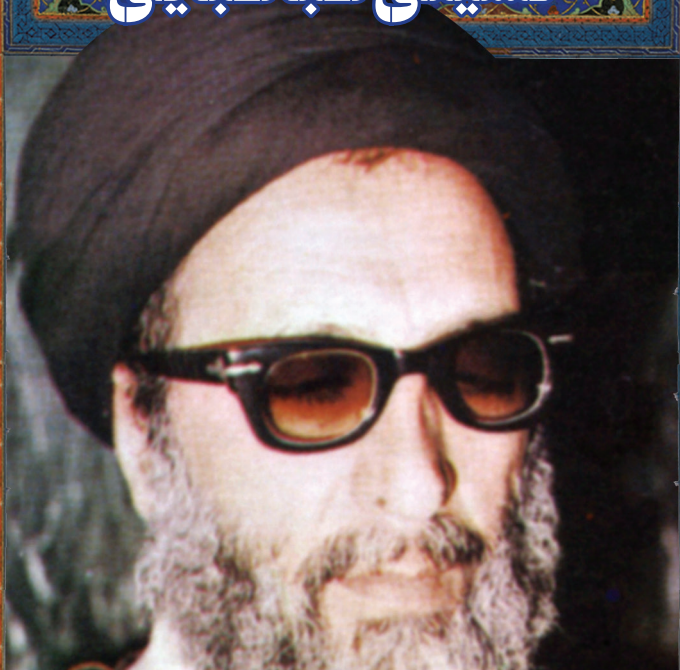
احتیاج داریم.» (امام خامنه ای رحمته الله علیه ۱۳۹۴/۷/۵)
(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

سید محمد تقی حسینی طباطبایی



محل تولد: روستای چلنگ از توابع زابل

تاریخ تولد: ۱۳۰۷/۱۰/۱

محل شهادت: دفتر حزب جمهوری

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۴/۷

آخرین سمت: نماینده مردم زابل در مجلس شورای اسلامی گلزار: شهدای زابل

سید محمد تقی حسینی طباطبایی، یکم دی ماه ۱۳۰۷ در روستای چلنگ از توابع شهرستان زابل دیده به جهان گشود. پدرش سید علی و مادرش خدیجه نام داشت. از کودکی با رنج و محرومیت آشنا شد.

از ابتدای دوران کودکی بر سیاق پدران خود گام برداشت و از ۵ سالگی در کنار فعالیت‌های کشاورزی به تحصیل علوم دینی همت گماشت. با وجود این که در خانواده‌ای تهیدست و محروم زندگی می‌کرد، اما هوش و استعداد فوق العاده‌اش او را به سمت علم آموزی سوق داد. از همان دوران نوجوانی به مطالعه کتب اسلامی

و نهج البلاغه علاقه وافری داشت و در سن ۱۶ سالگی دوره صرف و نحو و معانی بیان و همچنین در حوزه‌ی علمیه‌ی زابل مقدمات ادبیات عرب را در مدت دو سال فراگرفت. آن گاه برای ادامه تحصیل به مشهد مهاجرت نمود.

در سال ۱۳۲۵ هجری شمسی به مشهد مقدس رفت و در مدرسه بالاسر به کسب فقه آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مشغول بود. از محضر اساتید بزرگواری مانند: «مرحوم آیت الله «ادیب نیشابوری» «مرحوم «حاج میرزا مدرسی یزدی»، و درس اصول «مرحوم شیخ کاظم دامغانی» و فلسفه و احکام «حاج شیخ هاشم قزوینی و میرزا جواد آقا تهرانی» و خارج فقه و اصول «مرحوم آیت اله العظمی میلانی قَدِّسَ سِرُّهُ» بهره‌مند شد.

مدتی را در مدرسه نواب شهر مشهد برای تحصیل معارف اسلامی گذراند.

در سال ۱۳۳۹ به درخواست «مرحوم آیت الله العظمی حکیم» و به توصیه «مرحوم آیت الله

العظمی میلانی» درس را نیمه رها کرد و برای تبلیغ اسلام و تشیع راهی زابل گردید. شهید حسینی پس از اعزام به زابل و در کنار روشنگری‌هایش برای مردم به ویژه جوانان و مبارزه شدیدش با بهائیان و بهائیت، ملجأ و پناه تبعیدشدگان نیز بود. از جمله تبعیدشدگانی که مورد حمایت این شهید قرار گرفتند، می‌توان از مقام معظم رهبری ظله العالی، مرحوم آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله العظمی مکارم و ... نام برد.^۱ شهید طباطبایی در سال ۱۳۴۰ قصد اقامت در تهران را داشت که با درخواست مردم زابل، برحسب وظیفه شرعی در سیستان و بلوچستان ماند. وی در سال ۱۳۴۲ نمایندگی دفتر «آیت‌الله العظمی حکیم» را در زابل برعهده گرفت و بنا به دستور این مرجع عالیقدر، یک باب مسجد، کتابخانه و مدرسه به نام مهدیه حکیم در این

۱ شهید حجة الاسلام والمسلمین سیدمحمدتقی حسینی طباطبایی به روایت اسناد ساواک نام ناشر: مرکز بررسی اسناد تاریخی

شهر بنا کرد. پس از رحلت «آیت الله حکیم»، شهید طباطبایی به ندای حضرت امام خمینی ره لبیک گفت و با آغاز نهضت اسلامی ۱۵ خرداد، وی پرچم انقلاب اسلامی را به رهبری مرجع عالی قدر جهان تشیع در شهر زابل و استان سیستان و بلوچستان برافراشت.

محمد تقی حسینی طباطبایی در محضر اساتیدی چون «آیت الله شیخ محمد دامغانی، شیخ هاشم قزوینی، شیخ مجتبی قزوینی؛ میرزا جواد آقا تهرانی، آیت الله میلانی، شیخ غلامحسین تبریزی و فقیه سبزواری» کسب دانش نمود. ذوق سرشار و قلم توانایشان را در راه وحدت میان شیعه و اهل تسنن در سیستان بکاربرد و این را به عنوان جهادی علیه توطئه استعمار برای تفرقه بین فرق اسلامی می دانست. جلسات تفسیر قرآن را تشکیل داده و سعی می کرد از این طریق مردم را با اسلام راستین آشنا سازد.

بعد از تبعید امام و قیام خونین خرداد سال ۱۳۴۲، شهید حسینی طباطبایی به عنوان نماینده امام خمینی علیه السلام در زابل خدمت می کرد و این حساس ترین مرحله زندگی ایشان بود. پس از انقلاب مسؤولیت های نمایندگی رئیس کمیته انقلاب اسلامی منطقه سیستان، ریاست حزب جمهوری و دادگاه انقلاب اسلامی در استان سیستان و بلوچستان را بر عهده داشت.

قبل از انقلاب به عنوان نماینده امام در زابل فعالیتش را آغاز نمود. با توجه به موقعیت مرزی منطقه، ایشان نقش به سزایی در عبور دادن طلاب و روحانیون از مرز افغانستان و پاکستان به عراق و فلسطین داشت.

از سال ۱۳۵۰ که دامنه مبارزات روحانیون گسترش یافت و عده ای از مبارزان چون «آیت الله خزعلی، آیت الله صدوقی اراکی، شیخ عباس پورمحمدی، سید احمد کلانتری و علی اکبر مروارید» در زابل،

در حالت تبعید به سر می‌بردند، حجت الاسلام طباطبایی تنها کسی بود که با آنان ارتباط نزدیک داشت و خانه‌اش پناهگاه انقلابیون و تبعیدیان بود.^۱

در آغاز حرکت‌های علنی کشور در سال ۱۳۵۷، ایشان به عنوان پرچمدار مبارزات، اولین اعتراضات و تظاهرات را در استان آغاز و مدیریت کرد.

پس از پیروزی انقلاب، مسؤولیت دادگاه انقلاب و کمیته انقلاب اسلامی و سامان دادن اوضاع در سیستان را عهده دار شد و با رأی قاطع مردم زابل، نماینده آنان در اولین مجلس شورای اسلامی گردید و به عنوان یکی از پیروان واقعی امام خمینی علیه السلام و ولایت مطلقه فقیه به همراه یارانش چون، شهید بهشتی و حضرت آیت الله خامنه‌ای علیه السلام که از دوران تحصیل در مشهد با او آشنا و محشور بود، خدمات قابل توجهی به

منطقه ارائه داد.

ایشان از دورانی که در زندان بودند به عنوان یک کلاس درس یاد می کردند و یکی از درس هایی که زندان داشت، کنترل خشم بود. در آن لحظه شروع به قدم زدن و گفتن ذکر و استغفار می کردند.

مقالات و نوشته های شهید محمدتقی حسینی

- ۱- احسن البیان فی شرح فقهی المیزان
 - ۲- منتهی المقال
 - ۳- علم الصرف
 - ۴- علم النحو
 - ۵- مسلمان و مومن از دیدگاه قرآن و اسلام و چندین مقاله دیگر
- سید محمدتقی حسینی طباطبایی سرانجام پس از عمری مبارزه در راه احیای حق در برابر منافقان و زورگویان، در سن ۵۳ سالگی، روز هفتم تیرماه

سال ۱۳۶۰ به همراه ۷۱ کبوتر خونین بال دیگر در حادثه انفجار حزب جمهوری، عاشقانه به سوی معبود ازلی پرگشود و پیکر پاکش را در زادگاهش زابل به خاک سپردند.

پدر محمد تقی، مردی بسیار معتقد و سخت کوش بود. خودش زراعت و دامداری می‌کرد و به روزی حلال اعتقاد فراوان داشت. مادرشان هم زنی باتقوا و پاکدامن بود. به همین دلیل محمد تقی از همان کودکی با پایه‌های محکم اعتقادی پرورش پیدا کرد. از دوران طلبگی عادت داشت هر روز صبح زیارت عاشورا بخواند. این کار او تا پیروزی انقلاب ادامه داشت. نماز شبش هم هیچ وقت ترک نمی‌شد. بعد از انقلاب، هر روز صبح زیارت جامعه می‌خواند. از همان دوران طلبگی زیارت جامعه را حفظ بود.

خدیجه حسینی طباطبایی، همسر شهید



سال ۱۳۴۰ ازدواج کردیم و حاصل ازدواجمان سه پسر و پنج دختر بود. چند سال بعد از ازدواج، مبارزات مردم علیه رژیم پررنگ شد و محمدتقی هم در این زمینه خیلی فعال بود. او به خاطر همین فعالیت‌ها می‌گفت: برویم مشهد زندگی کنیم. اما من قبول نمی‌کردم. چون بچه کوچک داشتم و از طرفی همه فامیل در زابل زندگی می‌کردند. محمدتقی وقتی دید من موافقت نمی‌کنم کارهایش را طوری تنظیم کرد که زابل ماندم اما فعالیت‌های انقلابی او دیگر خیلی زیاد شده بود و به آن جا رسید که سال ۵۳ ساواک دستگیرش کرد و یک سال در زندان

بود. ساواک خیلی تحقیق و تفحص می کرد حتی کتابخانه ایشان را هم جستجو کرد، چیزی به دست نیاورد به خاطر این که ایشان خیلی مراقب بودند چیزی دست ساواک نیفتد. بعد از آزادی از زندان در سال ۵۴ هم مدام تحت نظر بودیم و رژیم عرصه را برایمان سخت کرده بود. با این حال محمدتقی دست از مبارزاتش برنداشت و مخفیانه و با احتیاط فراوان با سایر انقلابیون ارتباط برقرار می کرد. تا سال ۵۷ ایشان مشغول فعالیت بودند و به روستاهای اطراف می رفتند و مردم را ارشاد و امام را برای آن ها معرفی می کردند تا این که انقلاب پیروز شد. به یاد دارم دختر بزرگم زمان انقلاب تا جایی که می توانست پا به پای پدرش فعالیت می کرد و باهم نوارهای امام را گوش داده و پیاده سازی می کردند تا به دست مردم برسانند.

خدیدجه حسینی طباطبایی، همسر شهید

در سال‌های قبل از انقلاب که آگاهی مردم از نهضت اسلامی و اهداف قیام امام خمینی علیه السلام بسیار اهمیت داشت، حجت الاسلام حسینی با دعوت مبلغین به زابل می‌کوشید تا سطح افکار اسلامی و انقلابی را در میان مردم بالا ببرد. به عنوان مثال ایشان از حضرت آیت الله جنتی که در تهران و قم ممنوع المنبر بود، بانام مستعار آقای حبیبی به سیستان دعوت می‌کرد.

در جریان خشکسالی سال ۱۳۵۰ هم که مردم سیستان گروه گروه مجبور به ترک دیار خود می‌شدند، حجت الاسلام حسینی با همکاری علمای تهران و دیگر شهرهای ایران، نسبت به تأمین مایحتاج مردم اقدامات موثری نمود^۱.

یک روز ظهر در مسجد نشسته بودیم و شهید حسینی تدریس می‌کرد. در میدان شهر که نزدیک مسجد حکیم بود به مناسبت تولد پسر پهلوی، جشن گرفته بودند. وقت اذان شد و آقا صدای مؤذن را از بلندگوها پخش نمودند. یکی از مأمورین آمد و گفت: «بلندگو را خاموش کنید».

آقا توجهی نکرد، یک نفر دیگر آمد، جوابی نشنید. رئیس شهربانی آمد و گفت: «چرا بلندگو را خاموش نمی‌کنی، مگر نمی‌بینی جشن گرفته‌ایم؟»
سید گفت: «تولد پسر شاه واجب‌تر است یا گلبانگ خداوند؟ لا اله الا الله از شما

خدانشناس‌ها!» همه ما خندیدیم و رئیس شهربانی با عصبانیت بازگشت.

یکی از ویژگی‌های بارز آقای حسینی شجاعت‌شان بود. به خاطر دارم در یکی از سخنرانی‌ها که عده‌ی زیادی از مأموران دولتی و امنیتی دوره‌ی طاغوت حضور داشتند، آقای حسینی فرمود: «وقتی ابوذر یار وفادار حضرت علی علیه السلام شهید شد، وصیت‌نامه‌ای تنظیم کرده بود که بعد از مرگ، مرا در مسیر حجاج قرار دهید تا یکی از یاران علی علیه السلام بر جنازه‌ام نماز گذارد. وقتی حجاج آمدند، بین قبایل بر سر اقامه نماز بر جسد، اختلاف افتاد و هر کس می‌خواست افتخار این کار نصیب او شود.

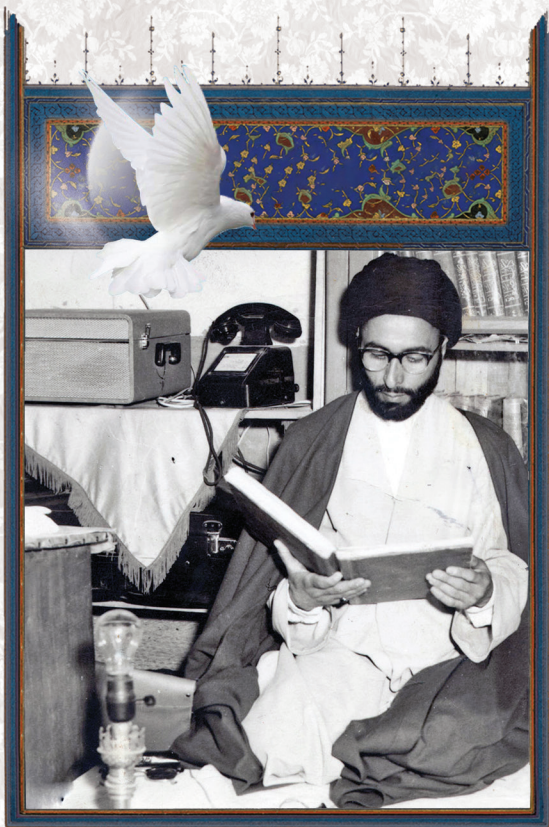
دختر ابوذر گفت: «صبر کنید، پدرم وصیت کرده دو گروه نباید تجهیز مرا بر عهده داشته باشند، گروه اول کسانی که شغل حرام دارند و گروه دوم از کارمندان دولت!»

یک روز رئیس شهربانی شخصاً در یکی از



سخنرانی‌های او حاضر شده بود. شهید در حین صحبت گفت: «این‌هایی که آمدند کم هستند که خود رئیس شهربانی هم آمده است؟»
 رئیس شهربانی که با خنده و تمسخر مردم مواجه شده بود، حاج آقا را تهدید کرد و رفت.^۱

۱. ترمه نور، ص ۱۱۵-۱۱۳-مجموعه خاطرات ۴۷ شهید -مریم شعبانزاده
 -انتشارات کنگره بزرگداشت سرداران و شهدای استان سیستان و بلوچستان



حجت الاسلام حسینی طباطبایی در زندان هم با اخلاق و منش خویش در وجود تعدادی از مأموران زندان قصر تأثیر گذاشته بودند. او در زندان با کسانی همچون، شهید آیت الله غفاری هم سلول بود.

به علت مقاومت ایشان در زیر شکنجه های ساواک، مأموران موفق به کسب اطلاعات نشدند و به ناچار ایشان را آزاد کردند. شهید طباطبایی پس از آزادی از زندان، مبارزاتش را گسترش داد و درحقیقت آغازگر انقلاب اسلامی در خطه سیستان بود.

تظاهرات و راهپیمایی ها را شخصاً رهبری می کرد.

بعضی اعلامیه‌های امام مستقیماً از پاریس به خانه‌ی ایشان مخابره و از آن جا به دیگر شهرها ارسال می‌شد.

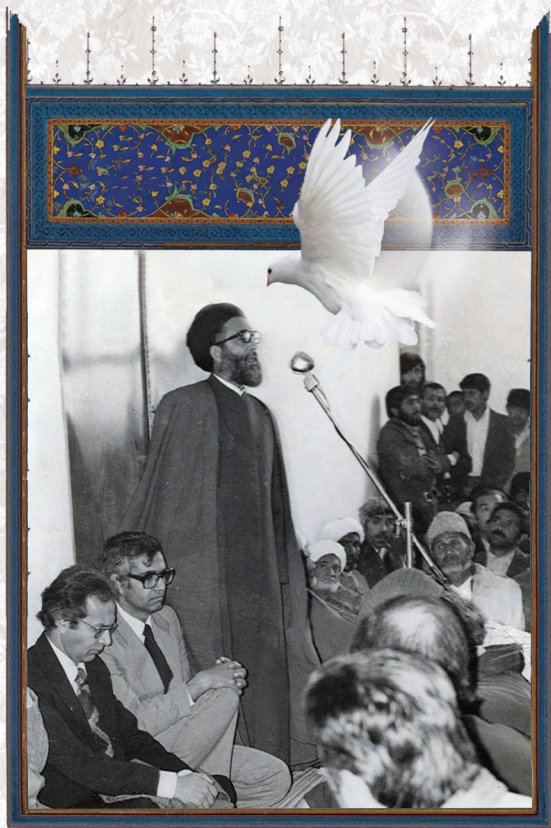
در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که مبارزه‌ی مردم مسلمان به اوج خود رسید، به ساماندهی نیروها پرداخت و با تهیه اسلحه برای مبارزان شهرهای قم، یزد؛ اصفهان، کرمان، مشهد و زاهدان انقلاب را پشتیبانی می‌کرد^۱.



هشت تا بچه کم نبودند! مادرو خواهرش هم با ما زندگی می‌کردند. می‌گفتم: شما فکر این بچه‌هارو نمی‌کنی؟! اگه خدای نکرده اتفاقی برای شما بیافتد، من با ایناچه کارکنم؟! می‌گفت: این تکلیف است. اسلام در خطر است. ما نمی‌توانیم بنشینیم که بچه‌های ما بی سرپرست نشوند. آنی که ما را برای همه چنین کاری انتخاب کرده، بعد از ما فکر شما را هم می‌کند.

یک سال در زندان اوین تهران بود. موقع آزادی از او تعهد گرفتند که دیگر مبارزه سیاسی نداشته باشد، اما تا آزاد شد، دوباره فعالیت هایش را آغاز کرد. به من گفت: این دغغه اگر مرا دستگیر

کنند، دیگر راه برگشتن در کار نخواهد بد. خدا را شکر که نیت کارمان خدایی است. مخفیانه ارتباطش با انقلابیون را حفظ کرده بود. به خاطر دارم زمانی که ساواک به شدت دنبال شهید اندرزگو بود و او همراه همسر و فرزندش به سیستان فرار کرده بودند، محمدتقی آن‌ها را به منزل ما آورد و چند روزی مهمان ما بودند. اما چون منزل ما گاه و بی‌گاه مورد تفتیش ساواک قرار داشت، محمدتقی جای امنی را برایشان پیدا کرد و آن‌ها را به مکان دیگری برد.



پایگاهی در قلوب مردم

شهید طباطبایی پایگاه انقلاب در مسجد حکیم زابل ایجاد کرده بود و از آن طریق مردم را به مبارزات علیه رژیم سلطنتی دعوت می کرد، بخشی از جلسات را در مسجد و تعدادی را در منزل خودش برگزار می کرد. ایشان با مردم بودند و مردم هم از جان و دل شهید را دوست داشتند. شهید طباطبایی مقلد حضرت امام خمینی علیه السلام بود، ما هم مقلد امام شدیم، ایشان تنها نماینده‌ی حضرت امام در سیستان بودند.

فردی نترس و سخنور که دارای سطح معلومات خوبی بودند. اگر رهبری آگاهانه شهید حسینی طباطبایی نبود، قطعاً کشتارهای زیادی در جریان

مبارزات مردم سیستان با نیروهای ساواک در روی
می‌داد.

ایشان تمام سعی و تلاششان این بود که
فعالیت‌های انقلابی و مخالفت‌های مردمی
نسبت به رژیم سلطنتی بدون خونریزی صورت
گیرد.



حجت الاسلام والمسلمین محمد لکزایی،

از یاران و نزدیکان شهید

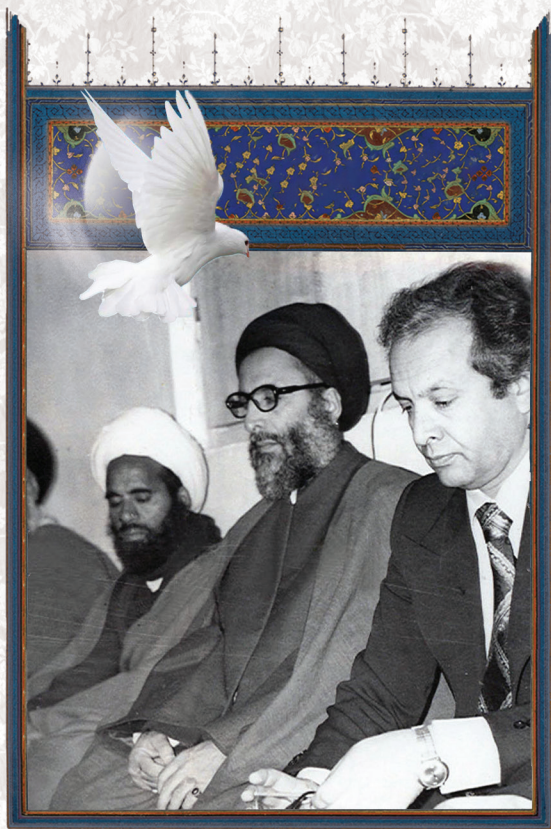
سال ۴۹ تا ۵۰ قحطی در سیستان رخ داد و بسیاری از مردم به دیگر مناطق کوچ می‌کردند، در همان زمان به شهید خبر دادند که در روستایی، زن و شوهری سالخورده از فقر و تنگدستی در حال مردن هستند و آشنایی هم نداشتند تا به داد آن‌ها برسند. شهید، افرادی را با آذوقه و تجهیزات کامل برای کمک به آن‌ها اعزام می‌کند و تا رسیدن خبر انجام کار، لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند. دائم در حال دعا و ذکر برای مردم و به ویژه آن زن و شوهر بودند و از خوردن پرهیز داشتند تا خیال‌شان از جانب آن‌ها راحت شد. این تنها نمونه‌ای از احساسات و عواطف قلبی شهید نسبت به مردم بود.^۱

سیدهادی حسینی طباطبایی، فرزند شهید

۱. مصاحبه پایگاه خبری اوشیدا در تاریخ ۶ تیرماه ۱۳۹۲

دل به یار و سر به کار

محمدتقی عاشق امام خمینی علیه السلام بود. گاهی شعری راجع به امام می شنید، گریه می کرد. هم محبت فراوانی به امام داشت و هم گوش به فرمان بود. قبل از پیروزی انقلاب این محبت دیده می شد و تا لحظه شهادت این عشق ادامه داشت.



یک شب مأموران ساواک به مدرسه و مسجد حکیم آمدند و آن جا را بازرسی کردند. با دیدن کتاب‌های خاص و انقلابی تصمیم گرفتند شهید طباطبایی را همراه خود ببرند. آن شب، شام غریبان طلاب مدرسه بود. ایشان آخرین نماز مغرب و عشاء را قبل از زندانی شدن برای ما اقامه کرد. فضایی غریبانه بود. مأموران ساواک مسجد را در محاصره داشتند و شهید طباطبایی با وقار و اقدار زیادی در حضور مأموران نماز را اقامه کردند. نمازی که ما را به یاد نماز امام حسین علیه السلام در حضور یزیدیان در صحرای کربلا افتادیم. قیام و قعود و همه ی ارکان نماز آن شب ایشان «رضا به قضاء الله و رضاء الله و تسليماً الامرالله» بود و فریاد «هیاهات منالذله» را به همراه داشت^۱.

۱ ترمه نور ص ۱۱۵-۱۱۶ - مجموعه خاطرات ۴۷ شهید - مریم شعبانزاده - انتشارات کنگره بزرگداشت سرداران و شهدای استان سیستان و بلوچستان -

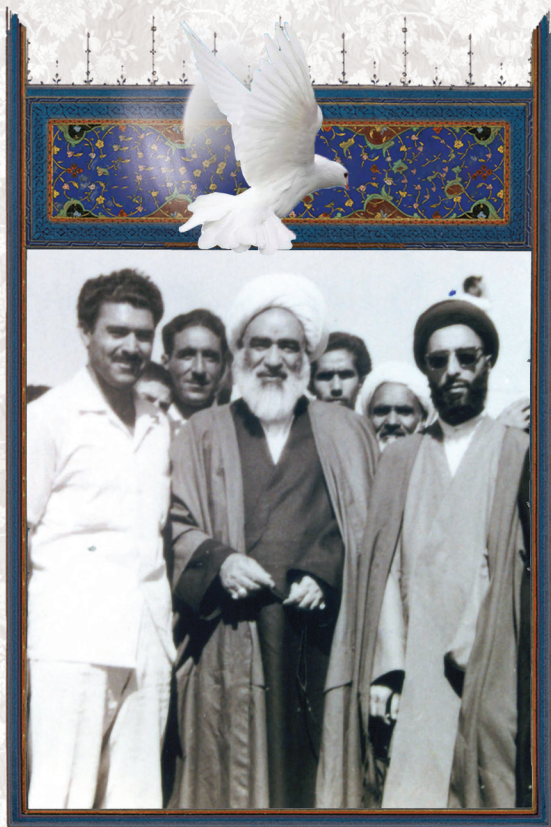
دوران‌دیشی و بصیرت

افتخار انقلابیون در سیستان این است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اسلحه و مهماتی گم نشد! چون حجت الاسلام طباطبایی بارها اعلام کرده بود کسی حق ندارد به سمت ژاندارمری یا شهربانی برود. بارها در سخنرانی‌های مختلف اعلام می‌شد، وقتی حکومت مرکزی در برابر خروش مردم کم آورده و ملت در حال پیروزی است دیگر نیازی نیست ما به بیت المال حمله کنیم.

زیرا تمام اموال و تجهیزات موجود در پاسگاه‌ها و کلانتری‌ها متعلق به ملت و جمهوری اسلامی تازه تأسیس است.

در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز به دستور سید محمد تقی حسینی طباطبایی تمامی اسلحه‌های مأموران رژیم گرفته و صورت جلسه شد.

حجت الاسلام سید صادق حسینی طباطبایی، برادر شهید



پس از پیروزی انقلاب اسلامی او مهم‌ترین نقش را در حفاظت از اسلحه و مهمات شهربانی، پادگان زابل و پاسگاه‌های مرزی ژاندارمری به عهده داشت. حفظ و حراست از بیت‌المال، جلوگیری از تحرکات عوامل ضدانقلاب در ادارات و شرکت‌ها، تأسیس صندوق قرض‌الحسنه در زابل و ایجاد وحدت هرچه بیشتر میان برادران شیعه و اهل تسنن از جمله اقدامات ایشان بود^۱.

وقتی انقلاب پیروز و مجلس شورای اسلامی تشکیل گردید، محمدتقی به عنوان نماینده‌ی مردم زابل وارد مجلس شد و ما هم مجبور شدیم ساکن تهران بشویم. ولی رفت و آمدمان به زابل زیاد بود. بعد از پیروزی انقلاب فکرمی کردم سر همسرم خلوت‌تر می‌شود، اما اصلاً این طور نشد و روز و شب دیگر برایشان فرقی نمی‌کرد و زمان خوابشان نهایتاً چهار ساعت بود.

با همه مشغله‌ای که ایشان داشت، از حال و درس بچه‌ها غافل نبود و محمدتقی برای هر کدام از بچه‌ها، خصوصاً برای دخترها، وقت می‌گذاشت. خیلی دوست داشت بچه‌ها را به مسافرت ببرد اما حجم

زیاد کار اجازه نمی داد. قبل از انقلاب، دوسه باری به مشهد رفتیم. بعد از انقلاب هم که دیگر هیچ فرصتی برای مسافرت رفتن برایش پیش نیامد.

هیچ وقت کار زیاد از فکر محرومان غافلش نکرد چون اوایل انقلاب وضع مالی مردم خیلی خراب بود و عده‌ای به نان شب محتاج بودند به خصوص زابل که مردم وضعیت خوبی نداشتند. همه این‌ها به کنار، اما آن چیزی که دل ما را به درد می‌آورد، تهمت‌هایی بود که به حاج آقا می‌زدند. مثلاً می‌گفتند، دست نشاندگی اجنبی‌هاست و از خارج برایش پول می‌فرستند. بارها به ایشان گفتم، از خودت رفع اتهام کن. اما ایشان همیشه جوابش این بود که نیازی نیست. روزی تاریخ خواهد گفت ما چه خدمتی به اسلام و به مردم کردیم. ایشان می‌گفتند: ما به مردم خیانت نمی‌کنیم و همین جا در همین کشور هستیم با همین مردم و همین جا هم می‌میریم.^۱

خدیجه حسینی طباطبایی، همسر شهید

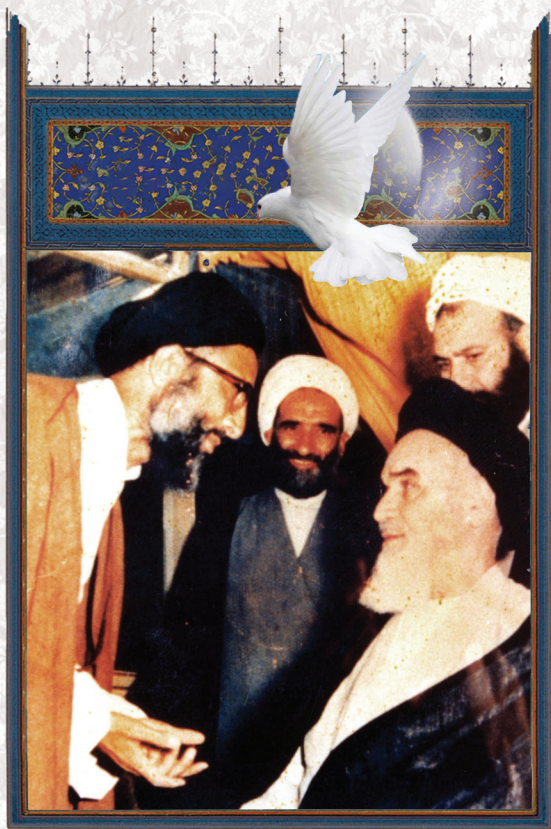
سال ۶۰ شرایط بدی وجود داشت. روزی نبود که شب شود و کسی را ترور نکنند. حاج آقا می‌گفت: «من تا دم در خانه هم که می‌روم اطمینانی به من نیست! ممکنه همان جا من را ترور کنند.» این را گفت که من دیگر حرفی نزنم.

بعد از ظهر روز هفتم تیر، که برای شرکت در جلسه به دفتر حزب جمهوری اسلامی رفت، من حتی به ذهنم هم خطور نمی‌کرد آخرین باری باشد که محمدتقی را می‌بینم. اخبار ترورها را می‌شنیدیم. اما تصورش را هم

نمی‌کردیم که ضد انقلاب تا آن اندازه نفوذ کرده باشند و بتوانند یک جا ۷۲ نفر از بزرگان انقلاب را به شهادت برسانند.

همان شب از تلویزیون خبر انفجار دفتر حزب جمهوری را شنیدیم.

در ابتدا به ما گفتند که همسرم زخمی شده و در بیمارستان بستری ست. اما کم کم خبر شهادت ایشان را به ما دادند.



دشمن همیشه

بیدار است!

تلویزیون تصویر رزمنده‌ها را نشان می‌داد. محمدتقی آن روز در خانه حضور داشت. با دقت آن‌ها را تماشا می‌کرد و به حالشان حسرت می‌خورد. می‌گفت: روز قیامت که بشه، ما چه جوابی داریم به اینا بدیم؟! کسانی که به خاطر ما و به خاطر اسلام از جانشون گذشتن. اگه فردا از ما پرسن که شما پشت جبهه چکار کردین؟ چی داریم بهشون بگیم؟

در شبانه روز چهار ساعت بیشتر نمی‌خوابید. حرف از استراحت که می‌زدم، می‌گفت: الان نه! نمی‌تونم بی‌تفاوت باشم. دشمن بیداره. در این فرصت که ما خوابیم، می‌تونه خیلی کارا بکنه.

می گفتم: شما در رأس کار هستی. اون‌ها هم تو
جبهه. کار شما هم به اندازه کار اون‌ها بزرگه!
تصویر که به شهدا رسید، دیگر نمی
توانست جلوی خودش را بگیرد، همین طور
اشک می ریخت.

به صفحه تلویزیون اشاره می کرد و می گفت:
خدایا، کمک کن حرفی برای گفتن داشته
باشیم. خدایا، بهمون توفیق بده که شرمنده
شهدا نباشیم. با اشک‌هایش همه‌مان را به گریه
می انداخت.

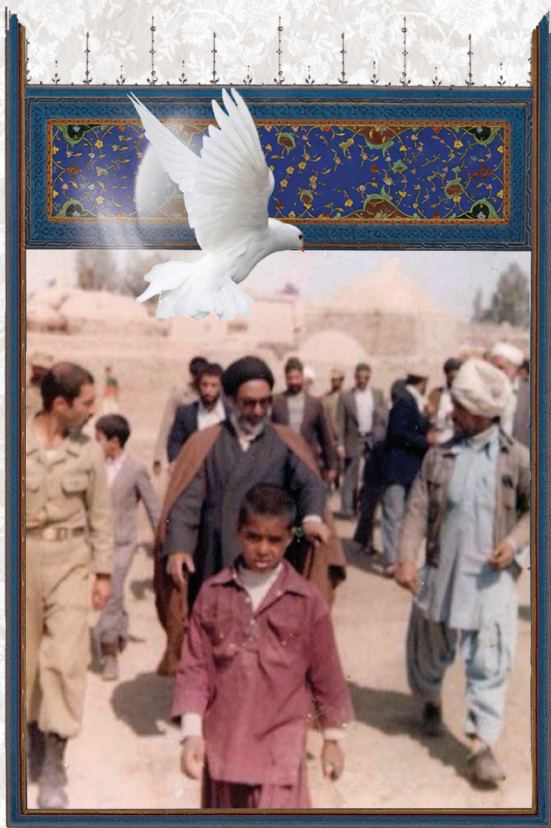
لقاء پروردگار، با چهره خونین

هر بار که صحبت از مرگ می‌شد، ایشان می‌گفتند: از خدا می‌خواهم در بستر نمیرم و دوست دارم طوری به ملاقات خدا بروم که شرمنده نشوم. محمدتقی همیشه می‌گفت: می‌خواهم با چهره‌ای خونین خدا را ملاقات کنم. روز انفجار دفتر حزب جمهوری در سال ۱۳۶۰ برادرم خبر داد ایشان زخمی شده است. تا این که همسر شهید مطهری رحمة الله بایک جعبه شیرینی به منزل ما آمدند و آن وقت فهمیدم که چه اتفاقی افتاده است. خداوند مزد زحمات ایشان را همان‌طور که دوست داشت، اعطا کرد. برای همین از طرفی خوشحال بودم که به آرزویش رسیده و از طرفی مثل کسی بودم که آتش درونش شعله

می‌کشید. من با رفتن شوهرم فکر می‌کردم معلم را از دست دادم. چون محمدتقی در زندگی من حقیقتاً معلم و مشاور من بود. اگر کارهایی در منزل پیش می‌آمد، خصوصاً راجع به مسایل فرزندانمان، مدام با محمدتقی صحبت می‌کردم و او مرا راهنمایی می‌کرد. با وجود مشغله‌ی فراوانی که داشت، هر وقت بچه‌ها مریض می‌شدند، محمدتقی خودش بچه‌ها را به دکتر می‌برد و داروهایشان را تهیه می‌کرد.

بعد از شهادت همسر، احساس تنهایی شدید مرا رها نمی‌کرد. منافقین که قصد داشتند جمهوری اسلامی را فلج کنند، توی انفجار دفتر حزب جمهوری بسیاری از این افراد خدمتگزار و سالم را کشتند. تنها من نبودم که شوهرم را از دست دادم، بلکه همه‌ی مردم کشور در داغ ما سهیم شدند و عزادار بودند.^۱

خدیجه حسینی طباطبایی، همسر شهید



سند اول مربوط به شهربانی زابل است که در تاریخ اول تیرماه ۱۳۴۹ برای ریاست گروه اطلاعات شهربانی کل کشور ارسال شده است. برطبق آنچه در این سند آمده، منزل این شهید در قبل از انقلاب مأمّن و پناهگاه افراد مبارز و انقلابی بود که به شهرستان زابل تبعید می‌شدند.

غلامرضا صلواتی، علی اصغر مروارید و ابوالقاسم خزعلی سه تن از این تبعیدی‌ها بودند که بنا بر رأی کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی قم به علت فعالیت‌های مبارزاتی به ترتیب به شش ماه و هجده ماه تبعید در زابل محکوم شدند. نامبردگان در تاریخ سی ام خرداد ۱۳۴۹ وارد شهر زابل می‌شوند و در منزل شهید حسینی طباطبایی

سکونت می‌کنند.

پناه دادن به فرد تبعید شده در اوج خفقان رژیم پهلوی، بیانگر همراهی میزبان با آن‌ها و موضع‌گیری منفی وی در برابر حکومت است که می‌تواند پیامدهایی ناگواری در پی داشته باشد. اگر مخاطرات این کار را در نظر بگیریم، بهتر می‌توان به ارزش کار پی برد.

سند دوم، به یکی از سخنرانی‌های شهید طباطبایی در آذرماه ۱۳۵۷ اشارت دارد و حاوی برخی نکات جالب توجه است:

اول از آن‌که در این سند از او با عنوان «روحانی قشری شهر زابل» یاد شده که یدی طولانی در بیان مطالب علیه رژیم دارد و به قول مأمور ساواک برخلاف مصالح مملکت صحبت می‌کند.

دوم آن‌که او معتقد به وحدت شیعه و سنی است و آن‌ها را جدا از هم نمی‌بیند. این اعتقاد نه تنها بعد از انقلاب که در قبل از انقلاب هم در او وجود داشته است. در این سند او شیعه و سنی را حزب

شماره ۰۰۰۰۰۰۰۰



وزارت کشور
شیرانی کل کشور

۰۲۵۴۰۰۵۰

تاریخ ۹۱/۱/۱
شماره ۱۷/۱۰

از: شهرداری زابل

به: رئیس ریاست محترم گروها و ملاقاتی شهرداری کل کشور (اداره ملاقات)
مختصاً: "بهر من بهرمانند" سه نفر نمایان مشروطه زیر*

۱- چه نخلخواران سلطنتی فرزندان اصغر و زینب و شفا نامه ۱۱۲ شماره به ازاد *

۲- علی اصغر میرزاوند فرزندی داوود و شفا نامه ۱۶۹-۱۳۰ شماره به صید *

۳- یاقان اسم غزنوی فرزند قلمبرسان دارای شفا نامه ۱۲۸۱-۱۳۰ شماره به علی نام شماره

۳۶ ک/ب - ۹۹/۳/۲ فرزند اری زایی باستاند کیسین حیدر احمد اجنای - پروستان تم اری

بعد از شهادت و وفات در دوم حرکت ام بعد از ۱۸ به امانت بهاری در شهرستان زابل محکم صید -

۹۹/۳/۲ پایان شهرداری محترم و تحت نظر فرا گرفته و سکونت اشان منزل طایح سید محمد علی

حسین علی طایح می بیا شد اینک بکرم ریوشت صورت جلسه کمیسیون حفاظت اشان ایستای فریاداری

تم بهیوست تقدیم میگردد *

رئیس شهرداری زابل - دوران اختیاری

گرفته *

با محترم شهرداری اشان حیدر و ولایت اشان با شفا نامه بکرم ریوشت کمیسیون فوق
چهارم امضا *

شماره ۹۹-۹۰-۹۷

۸۴۷-۲۸-۵۷



ایشان نامه

جلد یازدهم

۵۲

۰۰۰۸۴۰۰۸

سری ۱۳۳۳

-۲۱-

الله امانت و سعادت تحریک آرزومند معد نفی حسینی طباطبائی - روحانی
کشوریه در شهر اربیل - استان سیستان و بلوچستان

سید معد نفی حسینی طباطبائی - روحانی شریعی شهر اربیل - استان سیستان و بلوچستان
که سوابق مند بود را برآمد مطالب خلاف صالح منکفی و تدویک آمیزه اید . روز ۲۷ / ۹ / ۹۵ -
(۲۵۳۷ شاهنشاهی) بروج سرخ رنگی به رب مسجد حکیم شهرتد کونصب نمود . و
شمانتد آن نیز در ۱۰ / ۹ / ۹۵ به سلاش نامرد . یک قطعه شمارا برچه اید که روحان
مطالبی به مناسبت کشتن و شمع یک حزب پیروزند . استقلال ، آزاد یومکونوت اسلامی
نویسه شد . به رب مسجد مزبور آویخته کرد به است .

همچنین شب هنگام مورخ ۲۷ / ۹ / ۱۰ د مجلس سعترانی که با حرکت در ما در طبقات
مختلفه بود م د مسجد حکیم برگزارید . روحانی مورد بحث به منبرفته و سخن عنوان مطالب
تحریک آمیزی ، حاضرین را به مبارزه و فریاد اید ابروح اله سعینی دعوت کرد . و در خلال
سعترانی خود گفته :

" تابع و ستموارت شهیدانی نخواهم بود . هرگز نخواهد از برنامه ما جلوگرید کند بسا او
مبارزه خواهیم کرد "

صدای پس از عاتنه سعترانی باد شد . هر گاه ای مسجد خاموش کرد به . و هر بان بسا آن
تعد اد و اعلامیه اخیر روح اله سعینی بین حاضرین پخش شد . است .

اربابی سعتر:

الله امانت کین روحان مطالب بالا ازنا حیه روحانی نامرد . صحت د اید .

الله امانت انجام شد :

مرا تبه به نسبت مزبور اظلم کرد به . است .

شعبه تطاولت
تفاهرات ۰۰۰۷

سری

پیروز قلمداد کرده است.

سوم: در شعارهایی که او انتخاب می‌کند، اصول انقلاب موج می‌زند، استقلال، آزادی و برپایی حکومت اسلامی و ابایی هم از بیان این واژگان ندارد.

چهارم: شجاع و نترس است، آشکارا بر منبر اعلام می‌کند که از دستورات شهربانی پیروی نخواهد کرد و با هر کس که بخواهد مانع اجرای فعالیت‌هایش شود، مبارزه خواهد کرد.

پنجم: تابع رهبری نهضت و ولی زمانش است. ایشان آشکارا از حضرت امام حمایت و دیگران را نیز به حمایت از او دعوت می‌کند.

ششم: در مقابل دشمن تیزهوش است، از ایام محرم بهترین استفاده را می‌کند، علاوه بر استفاده از منبر در این ایام با راهنمایی او، پرچم سرخ رنگی که علامت شهادت و فداکاری اباعبداله الحسین علیه السلام در این ماه است بر درب مسجد حکیم شهر زابل نصب می‌شود و بین

نهضت حضرت امام خمینی علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام پیوند می‌زند.

سند سوم: این سند متعلق به فعالیت‌های مبارزین شهر زابل و همچنین طرفداران رژیم در روزهای ۲۱ و ۲۲ آذرماه ۱۳۵۷ است. برطبق این سند، شهید حسینی طباطبایی سردمدار مبارزه علیه حکومت است و در آن از او با عنوان «روحانی تندرو» یاد شده است. طباطبایی بی‌محابا در اجتماع مردم زابل در مسجد شریفی که ساواک تعداد آن‌ها را دو هزار نفر اعلام کرده!، به مسؤولان دولتی منطقه به علت تسامح در مجازات مسببین حادثه مسجد حکیم اعتراض می‌کند. به چالش کشیدن مسؤولان حکومتی در منبر بیانگر شجاعت ذاتی اوست که برای همه افراد متصور نبوده و نیست. از نکات مهم دیگر سند، این است که به طور آشکارا اذعان به شکستن شیشه‌های مسجد حکیم توسط افراد شاه دوست و وطن پرست شده است. در اغلب

اسناد ساواک و شهربانی، شکستن شیشه‌ی مغازه‌ها، مساجد و بانک‌ها به افراد معلوم الحال (مبارز و انقلابی) نسبت داده شده است، حال آن که در این سند برخلاف این رویه معمول، واقعیت بیان شده است. بهره‌گیری از حربه‌های مختلف مبارزاتی توسط این شهید باز هم نشانه‌ی تیزهوشی و فراست اوست. با راهنمایی او در موقع لزوم پارچه نوشته سرخ رنگ در درب مسجد شهر نصب می‌شود، در زمانی دیگر آشکارا در اجتماع مردم بر منبر بر اقدامات و عملکرد رژیم می‌تازد و زمانی هم با راهنمایی وی مغازه‌های شهر زابل تعطیل می‌گردند.^۱

۱ براساس اسناد ساواک موجود در پرونده فرهنگی شهید

می‌گفت «اصلاً زندگی برایم سخت شده. همین خونه‌ای هم که دارم رو برای خودم حلال نمی‌بینم. اگه فرصت کنم می‌فروشمش و خرج مردم مستمند می‌کنم.» همیشه به فکرشان بود. وقتش را نداشت. برای همین ناراحت بود. همیشه به من توصیه می‌کرد با کمترین‌ها زندگی‌مان را اداره کنم و قانع باشم. از اسراف و زیاده روی اکراه داشت و مراقب بود سطح زندگی ما از سطح زندگی سایر مردم بالاتر نرود. بعد از شهادتش مردم به دیدن‌مان می‌آمدند. همان آدم‌های محرومی که غصه‌شان را می‌خورد. می‌گفتند: «می‌آمد پیش ما

روستایی‌ها می‌نشست. درد و دلمون رو به
ایشون می‌گفتم. ناراحت می‌شد. گریه می‌کرد.
می‌گفت به همون خدایی که شریک نداره، مال
شخصی از خودم ندارم که کمکتون کنم. فقط
می‌تونم حرف‌هایتان را به گوش دیگران برسانم تا
شاید کمک بکنند».

یک سال بیشتر توی مجلس نبود. فرصت نکرد
به درد و دل مردم برسد.

زمانی که خبر شهادت پدر را دادند، ساعت ۹ شب بود. دایی ام زمانی که خبر را شنیده بودند از شهرستان آمدند و قبل از این که به منزل ما بیایند به محل حادثه (دفتر حزب) رفته بودند. وقتی خبر انفجار دفتر حزب را دادند، مادرم مرتباً از شهید بهشتی پرسیدند؟ دایی به مادرم گفتند: چرا سراغ شوهرت را نمی‌گیری؟! مادر گفت شهید بهشتی مرد بزرگی است و مهم‌تر است. زمانی که تلویزیون اسامی شهدا را اعلام می‌کرد تا نام پدرم را خواند، مادرم بر سر زدند و ناله کردند که وا حسین وا زینب! ...

خیلی از پدرها زنده هستند، اما حس نمی‌شوند

ولی من لحظه، لحظه، حضور پدرم را با اعضاء و جوارح خود حس می‌کنم که ایشان وجود دارند و قرآن نیز درباره شهداء می‌فرماید: این‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. الان که فکر می‌کنم خیلی از هم سن و سال‌های خودم که پدر دارند، اما آن حضوری که پدرم برای من ایجاد کرده بود را ندارند، درست است که جسم ایشان در زیر خاک است اما اسم ایشان روز به روز زنده‌تر می‌شود، چرا که پدرم زنده است و با من حرف می‌زند. من هرچه دارم از پدرم دارم. ایشان گمنام و غریب ماندند و کسی نبود که نام ایشان را زنده کند.

۰۰۰۹۹۱۲۸

-۵۳-

۱۲۸

انجام نظاهرات ملی و صیپنی و قسد انجام نظاهرات اعلالكرانه د رشبهر
زابل - استان سبستان و بلوچستان

رېژ ۱/۹/۵۷ (۲۵۲۷ تاغاشناسی) ، گروهی از افراد شاهد بیت و وطنپرست د رشبهر
زابل مبارت به نظاهرات ملی و صیپنی کرده و ضمن آن چند جام از شیشه های مسجد حکیم
شهر مد کورنگسته شده (مراتب فلایا باستحضار رسیده است .
معاذب حاد ته مذکور ریز ۲۲/۹/۵۷ ، قریب ۲ هزار نفر از قشرین مذ هسی و صا صرفت
د رمسجد شریعی شهر زابل اجتماع کرده و سید محمد تقی حسینی طبا طبایعی یکی از روحانیون
تند رو ضمن سخنانی د ر اجتماع مذ کوراً اظهار داشته :
* مسئولان منطقه بما قول داده اند که ظرف ۲۴ ساعت عاملین حاد ته مسجد حکیم مجازات
نمایند .

پس از خانه سخنان نامبرده و مجتعمین از مسجد خان و قسد انجام نظاهرات اعلالكرانه
د اشتباهند که باد حالت مامورین انتظامی و تشکیک چند تیرهوانی متفرق شده اند .
شمار ریز ۲۲/۹/۵۷ ، بازار و معازنه های شهر زابل بمشاور اعتراض به حاد ته ممن بمسورت
نیبه تعطیل بود و است .

همچنین د ر روز مزبور گروهی از افراد و وطنپرست د رد سخات چند بن فری بطوریرا کند به رنقا ملی
ارشبهر زابل باد آن شعارها ، ملی و صیپنی به نظاهرات و وطنپرستانه اقد انجامیده اند .

مجموعه اسناد و اسرار

موضوع: دسترس

از برای خبرصحت دارد .

اقدامات انجام شده :

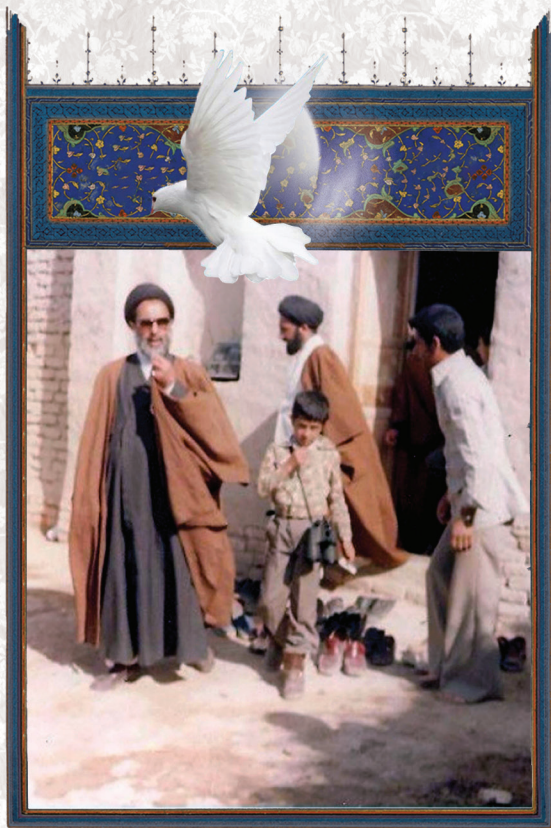
مراتب به نعت وزیران اعلام گردیده است .

تصن / ...

فرازهایی از زندگی شهید حاجت الاسلام

سید محمد تقی حسینی طباطبایی

۶



شرح ماجرای انفجار

دفتر حزب

جمهوری اسلامی

ساعت ۲۰:۳۰ روز یکشنبه ۷ تیر ۱۳۶۰ تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، هیأت دولت و تعدادی از دیگر مسؤولان به تدریج به سالن اجتماعات دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی ایران واقع در سرچشمه ی تهران وارد شدند.

نوای ملکوتی قرآن کریم در فضای سالن طنین انداخته بود و صالحان را بشارت تحقق وعده‌ی الهی می‌داد. پس از پایان قرائت قرآن کریم و اعلام برنامه، آیت الله بهشتی سخنان خود را آغاز کرد، بحث درباره تورم بود، همچنین عده‌ای از اعضاء خواسته بودند که راجع به انتخابات ریاست جمهوری نیز صحبت شود.

دکتر بهشتی سخنانش را با این جملات آغاز کرد: ما بار دیگر

نباید اجازه دهیم استعمارگران برای ما مهره سازی کنند و سرنوشت مردم ما را به بازی بگیرند. تلاش کنیم کسانی را که متعهد به مکتب هستند و سرنوشت مردم را به بازی نمی‌گیرند، انتخاب شوند....

به ناگاه انفجاری قوی و نوری خیره کننده همراه با صدایی مهیب برخاست، زمین تکان سختی خورد و دیوارها به شدت لرزید، در کمتر از ثانیه‌ای سالن محل جلسه به تلی از خاک تبدیل شد، بیش از هفتاد

تن از بهترین عزیزان انقلاب، زیر
خروارها خاک مدفون شدند و روح
فرزندان رشید اسلام و معلمان بزرگ
شهادت و ایثار در ملکوت اعلیٰ به
پرواز درآمد.^۱